

[تعریف علم اصول 1](#_Toc505625031)

[مختار استاد 1](#_Toc505625032)

[بیان نکته ای در مورد فرق بین قاعده فقهی و اصولی 2](#_Toc505625033)

[حاصل کلام 2](#_Toc505625034)

[تدوین علم اصول و مبدع ان اهل تسنن است 2](#_Toc505625035)

[ناظر بودن اصول فقه شیعیان بر اصول فقه اهل تسنن 3](#_Toc505625036)

[تطور علم اصول فقه 3](#_Toc505625037)

[دلیل تفاوت اصول جدید با اصول قدیم 4](#_Toc505625038)

**موضوع**: مختار استاد /تعریف علم اصول /مقدمات علم اصول

**خلاصه مباحث گذشته:**

استاد در جلسه قبل به بررسی تعریف مشهور از علم اصول پرداختند و راه حل هایی که برای برون رفت از مشکلاتی که بر تعریف ارائه شده بود را مطرح کردند ولی هر کدام با نقص هایی مواجه میشدند در نهایت ایشان نظر مختار خودشان را بیان کردند و فرمودند که ما تعریف مشهور را اختیار میکنیم ولی دو قید را به ان اضافه میکنیم. یکی اینکه منظور از قواعد اماده شده قواعدی است که در همه ابواب فقه صلاحیت به کار گیری را داشته باشند فلذا نظیر قول لغوی و قاعده طهارت و غیره خارج میشوند چون در همه ابواب فقه صلاحیت به کار گیری را ندارند. و دوم اینکه منظور از قواعد اماده شده قواعدی است که از اهمیت بر خوردار باشند و فلذا قواعد نحوی و مانند ان چون اهمیت چندانی ندارند از تعریف خارج میشوند. البته استاد دلیل بر این ادعا را در این جلسه میخواهند بیان بفرمایند.

# تعریف علم اصول

## مختار استاد

ما همان تعریف مشهور را اختیار میکنیم ولی با این قید که اولا قواعدی که در اصول به کار میروند عامه باشند و صلاحیت کاربرد در تمام ابواب فقه را داشته باشد و ثانیا دارای اهمیت باشند و قواعدی مانند قواعد ادبی که دارای اهمیت چندانی در استنباط احکام شرعی ندارند خارج میشود. دلیل اضافه کردن این مطلب به تعریف مشهور عبارت است از اینکه علم اصول که به اینجا رسیده است طبعش اقتضا میکرده است اولا قاعده عامه بحث شود و ثانیا دارای اهمیت باشد. اگر کسی به فلسفه پیدا شدن علم اصل فکر کند به این قضیه اذعان پیدا میکند که خصوصیات مسائل علم اصول این گونه است که اولا باید عامه باشد و ثانیا دارای اهمیت باشد و با فرض اینکه علم اصول مبادی تصدیقی برای فقه به شمار میاید به اهمیت و عمومیت داشتن مسائل علم اصول پی میبرد.

### بیان نکته ای در مورد فرق بین قاعده فقهی و اصولی

در فرق بین قواعد فقهیه و مسائل اصولیه بعضی گفته بودند که نتیجه قواعد فقهیه حکم جزئی است. باید عرض شود که این ادعا درست نیست زیرا در بعضی موارد نتیجه انها حکم کلی است مثلا فقیه با قاعده ما یضمن بصحیحه یضمن بفاسده حکم میکند که هر بیعی حکمش این گونه است و هکذا در قاعده لا حرج که فقیه حکم میکند که هر وضوی حرجی فلان حکم را دارد فلذا در بعضی قواعد فقهی حکم کلی است.

سوال: بفرق بین قاعده طهارت و این دو قاعده مزبور چیست؟

جواب: در قاعده طهارت استنباط است ولی در این دو قاعده تطبیق است ولی این تطبیق کلی است.

### حاصل کلام

با تفسیر کلمه استنباط و توسعه ان نسبت به خود حکم و حالت حکم بسیاری از مباحثی که مربوط به علم اصول نیستند از علم اصول خارج شده و با کلمه عامه در تعریف مقداری از مباحثی که داخل در علم اصول است ولی تعریف ان را شامل نمیشود را داخل کردیم و با اضافه کردن قید دارای اهمیت کبیر بعضی از مباحثی که ربطی به علم اصول ندارند از علم اصل خارج میشود البته با تفسیر کلمه استنباط بسیاری از مشکلات از بین رفت. حال که بحث به اهمیت علم اصول و مباحث ان رسید بحث را به اختصار در مورد تدوین علم اصول و تطورات ان مطرح میگردد.

## تدوین علم اصول و مبدع ان اهل تسنن است

اهل سنت از طرفی دیدند که با از دنیا رفتن پیامبر اسلام وحی منقطع شده است و پیامبر نیز احکام زیادی را نگفته است و به عنوان مبلغین اسلام که شان حفظ ان را دارند شروع به عمل به ظن و غیره کردند و از طرفی دستشان از ائمه اهل بیت کوتاه بود و طبیعی بوده است که نیاز به علم اصول پیدا کرده باشند و این کار را شروع کرده اند[[1]](#footnote-1) بعد با گذشت روزگار در زمان شافعی قواعد علم اصول مدون شد. همان طوری که مرحوم شیخ طوسی در مقدمه عده فرموده است در میان شیعیان در ان زمان کتاب مدونی در باب علم اصول نبوده است. اینکه در زمان اهل تسنن، شیعیان نیز علم اصول را ابداع کرده باشند درست نیست هر چند که یونس بن عبد الرحمان نوشته ای در مورد اختلاف روایات داشته است ولی به عنوان کتاب اصولی نوشته نشده است بلکه برای حل اختلاف حدیث نوشته شده است و ما نتوانستیم اذعان کنیم که علم اصول را شیعیان در ان زمان ابداع کرده باشند و قواعد استنباط را مدون کرده باشند خصوصا که مرحوم شیخ طوسی میفرماید اولین کسی که کتابی را در علم اصول به عنوان قواعد استنباط احکام فقهی نوشته است من هستم.

### ناظر بودن اصول فقه شیعیان بر اصول فقه اهل تسنن

بعد از غیبت صغری ما نیز به علم اصول نیاز پیدا کردیم و مرحوم ابن جنید و غیره به تدوین علم اصول پرداخته اند و همان کتابی را که اهل تسنن نوشته اند را بررسی کرده اند و مطالبی که با مذاق شیعیان سازگاری نداشته اند حذف کرده اند و بقیه را مورد بحث قرار داده اند. و میتوان گفت شیخ طوسی اولین کسی است که کتاب مدونی را به عنوان مبدا تصدیقی فقه نوشته است زیرا در ان زمان بود که نیاز به علم اصول پیدا شد.

### تطور علم اصول فقه

و اگر متن کتاب های اصولی ان زمان را بررسی کنید میبینید که همان مباحث اصولی عامه است. بعد دیگران نوشته اند تا نوبت به محقق و غیره رسید ولی این کتاب ها، کتاب های درسی نشده بود بلکه همان کتاب های اصولی اهل تسنن محور درسی بوده است تا نوبت به استر ابادی رسید و منازعه ای شدید بین اصولیون و اخباریها رخ داد و این منازعه را مرحوم وحید بهبهانی ان را مختوم کرد و در این زمان بود که اصول شیعیان زخیم شد چون زیاد شدن بحث های اصولی مناشی زیادی داشت و یکی از این مناشی منازعه اخباریها بود که اصولیون را واداشت که بیشتر به اصول وارد شوند بعد صاحب فصول امد و بعد صاحب قوانین امد و بعد مرحوم شیخ و مرحوم اخوند و غیره امدند و بعد مباحثی که در اصول قدیم بود ان ها را یا حذف کردند و یا مختصر کردند بعضی از مسائل جدید به وجود امد مانند روایات استصحاب و قواعدی که از ان ابداع شد.

به طور طبیعی وقتی یک علمی به وجود میاید و اهل فکر وارد ان میشوند همین سیر را پیدا کند که اولا با اصول شیخ طوسی متفاوت است و ثانیا با اصول اهل تسنن اختلاف ماهوی دارد مثلا دیدند که بحث ترتب در فقه کاربرد دارد و نمیشود همه مباحث را در فقه بحث کرد بعد ان را داخل در اصول شد و همچنین مناقشات ضعیفی که از طرف اخباریها القا شد اصول توسعه پیدا کرد مثلا بحث قطع در کتاب های قدیم نیست.

### دلیل تفاوت اصول جدید با اصول قدیم

اینکه اصول الان با اصول سابق فرق میکند وجهش این دو جهت است که یکی تعمیق اهل تدقیق بوده است همان طوری که در علم طب نیز این گونه بوده است و با طب قدیم فرق پیدا کرده است و یکی اینکه مناقشات اخباریها از طرف دیگر موجب وارد شدن بعضی از مسائل در علم اصول شد.

امروز کسی که ممارست با فقه داشته باشد این مطلب را به وجدام میایبد که بسیاری از مسائل علم اصول در فقه کاربرد دارند و اگر کسی مسائل علم اصول را حل نکرده باشد در حقیقت در فقه قوی نیستند هر چند بعضی از مسائل علم اصول تطویلات بی فایده دارد.

سوال: در گذشته که این علم اصول به این نحو نبوده است پس چگونه فقها این مقدار به فقه تسلط داشته اند و مسائل فقهی را بیان کرده اند؟

جواب: خیلی از مسائل علم اصول ارتکازی است و در گذشته و لو اینکه به نحو تحریر نشده بود ولی به ارتکاز خودشان علم کرده اند هر چند که در بعضی از مسائل فقهی که نیاز به مقدمه اصولی دارد نسبت به اصولیون حکم فقهی قوی تر و پخته تری دارند.

1. [عدة الأصول، شیخ طوسی، ج، ص56.](http://lib.eshia.ir/13035//56/)

   «يُعدّ أُصول الفقه من العلوم التي أبدعها فقهاء الإسلام، و هو علمٌ يُعطي الفقيه القدرة الكافية و اللازمة لاستنباط الأحكام الشرعية عن عدد معين من المصادر الشرعية. و يرجع تاريخ نشأة هذا العلم إلى القرون الهجرية الأولى، و بالتحديد فانه بعد وفاة الرسول صلى اللَّه عليه و آله و سلم أحسَّ الفقهاء بالخلل الّذي حصل لهم، حيث كان الرسول صلى اللَّه عليه و آله هو المرجع الأول و الأخير في بيان الأحكام الشرعية، و كان الصحابة لا يواجهون مشكلةً إلّا و سألوا عنها الرسول صلى اللَّه عليه و آله فكانت تأتيهم الأجوبة وافية شافية، لكنهم بعد أن فقدوه عليه الصلاة و السلام أحسّوا بعظم المصيبة و فداحتها خاصة و أن الإسلام بدأ ينتشر و واجهوا مشاكل و مستجدّات لا بد من العثور على الجواب المناسب لها بحيث لا يتعارض مع الأصول الثابتة للإسلام. و من هنا انقدحت و برزت عندهم بذرة علم‏الأُصول فبدأ فقهاء الصحابة بإعمال بعض القواعد الأُصولية المستقاة كالأدلة اللفظية و العقلية، و استعانوا في استخراج بعضها بالسُّنة النبوية الشريفة، فكانوا يحملون الأوامر الواردة في الكتاب و السُّنة على الوجوب و النهي على الحرمة، و يجمعون بين الخاصّ و العام بحمل العام على الخاصّ و تخصيصه، و المطلق على المُقيّد و تقييده‏............» [↑](#footnote-ref-1)